



## شکاف جنسیتی درون طبقاتی

### مقدمه

امروزه، کم‌تر کسی جرات می‌کند تا علنا از نابرابری زن و مرد دفاع کند. (۱) افراد بی‌شمار و جوامع انسانی بسیار، پذیرفته‌اند که تبعیض جنسیتی باید ملغی شود. (۲) تلاش‌های فردی، جمعی و حتا بین‌المللی زیادی در جریان است تا از ابعاد ستم‌کشی، بی‌عدالتی و خشونت علیه زنان کاسته شود؛ با این حال، تبعیض جنسیتی، روز به روز دامنه و اشکال تازه‌تر و پیچیده‌تری به خود می‌گیرد؛ گویی هر چه مناسبات تولیدی بیش‌تر رشد می‌کند و نظام سرمایه‌داری پیش‌تر می‌رود، نابرابری جنسیتی، تبعیض و خشونت علیه زنان اشکال فریبنده‌تر و ریاکارانه‌تری به خود می‌گیرد. آمار و گزارشات رسیده تاکید دارند که سهم زنان کشورهای عقب‌داشته شده، از این مظالم و بی‌عدالتی به مراتب بیش‌تر بوده (۳) و زنان ایرانی هم از این اصل مستثنی نبوده‌اند. (۴) با این حال، بسیاری بر این باورند که می‌توان در دل مناسبات تولیدی حاضر و در سایه‌ی نابرابری جنسیتی رو به رشد، به برابری جنسیتی (لااقل در سطوح حقوقی - قضایی - مدنی) دست یافت و به تبعیض علیه زنان خاتمه داد. کمونیست‌ها و گرایش‌های سوسیالیستی درون جنبش زنان، چه تحلیلی از اوضاع دارند؟ آیا رفع تبعیض از زنان و برخورداری زنان از فرصت‌ها و امکانات برابر با مردان را - در چهارچوب همین سیستم - امکان‌پذیر می‌دانند یا آن را به استقرار سوسیالیسم موکول می‌کنند؟ آیا بهبود موقعیت زنان، رفع تبعیضات و دست‌رسی به فرصت‌های برابر، پیش‌شرط مبارزه برای استقرار سوسیالیسم است یا برعکس؟ آیا

مبارزه علیه شکاف‌های جنسیتی، مبارزه یک‌پارچه‌ی «طبقه‌ی کارگر، علیه بورژوازی را با انشقاق و تفرقه روبرو می‌کند؟ اساسا جایگاه شکاف‌های درون طبقاتی - مثل تبعیضات و نابرابری‌های جنسیتی - که در درون همه‌ی طبقات اجتماعی دیده می‌شوند، کجاست؟ آیا شکل و جنس آن‌ها در نزد همه‌ی طبقات یک‌سان است؟

این‌ها مباحثی هستند که بعضا در دفترهای پیشین «نگاه» مورد بحث قرار گرفته و در شماره‌های آتی نیز - مسلما - بیش‌تر مورد بررسی و تدقیق قرار خواهند گرفت. اما مطلب حاضر، جمع‌بندی فشرده‌ای است از جایگاه «ستم جنسیتی» در درون مبارزه‌ی طبقاتی؛ به همین دلیل، به مباحث آشنا (برای خواننده) صرفا اشاراتی شده و تنها به ذکر مآخذ در پانویس اکتفا گردیده است. امید این است که این مختصر، بستری را برای مباحثات عمیق‌تر و دقیق‌تر آتی فراهم کند. (۵)

### طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی

از آن‌جا که بحث حاضر به تعریف و تحلیل ما از «طبقه» گره خورده است، لذا بحث را از این مقوله‌ی گرهی آغاز می‌کنم.

مارکس و انگلس بر این باور بودند، که طبقات محصول مناسبات اجتماعی تولید هستند؛ همیشه وجود نداشته و در آینده نیز وجود نخواهند داشت. طبقات زمانی شکل گرفتند که ۱- مالکیت خصوصی، ۲- تقسیم کار، ۳- تولید مازاد بر مصرف، ۴- و سلطه بر ابزار تولید پیدا شدند؛ و مسلما با از بین رفتن مالکیت بورژوازی از بین خواهند رفت. جایگاه و رابطه طبقات (با هم‌دیگر)، توسط

میزان دست‌رسی، کنترل و مالکیت هر طبقه (بورژوازی، در عصر حاضر) بر مواد خام، کالاهای مصرفی و ابزار تولید تعیین می‌شود؛ (۶) که به نوبه‌ی خود به «حاکم» شدن یک طبقه و یا «محکوم» ماندن طبقه/طبقات دیگر می‌انجامد. (۷) حیات طبقه‌ی حاکم در گرو استثمار طبقه/طبقات محکوم است. نتیجه‌ی این «تضاد منافع»، نبرد طبقاتی است. طبقه‌ی حاکم به منظور تضمین پیروزی خود در این «نبرد»، دولت، ارتش و موسسات قانون‌گذاری را به وجود می‌آورد تا مقاومت و مخالفت طبقه‌ی محکوم را درهم بشکند و آن را تحت انقیاد نگه دارد. ضمن آن‌که، برای استمرار حاکمیت خود به سنت، مذهب، فرهنگ، قانون و سیاست‌هایی متوسل می‌شود که ارزش‌های ساختاری او را بازتولید می‌کنند. این ارزش‌ها توسط انجمن‌ها، جنبش‌ها، احزاب سیاسی، رسانه‌های گروهی و... تبلیغ و ترویج می‌شوند، که به واقع بخش غالب روبنای اجتماعی یک جامعه را تشکیل می‌دهند. (۸)

طبقه‌ی محکوم، اما، که تحت سرکوب سیستماتیک قرار دارد و از همه‌ی امکانات اجتماعی محروم نگاه داشته شده و به علاوه قربانی تبلیغات نظام حاکم است، عملا یک واحد انسانی ناهمگن است که از اشخاص منفرد و غیرمتشکل به وجود آمده، که درک متفاوتی نسبت به موقعیت طبقاتی خود دارند. این «طبقه‌ی در خود» زمانی می‌تواند به «طبقه‌ی برای خود» تبدیل شود، که خود را از «آگاهی وارونه» و «عینیت شیئی وار شده» برهاند و به «آگاهی واقعی» یا «طبقاتی» دست یابد، خود را متشکل کند و سازمانی



برای رویارویی با طبقه‌ی حاکم به وجود آورد. (۹)

با این تعریف، می‌شود گفت که «تاریخ، تمامی جوامع تاکنونی، تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی است». (۱۰) طبقه‌ی حاکم برای حفظ و استمرار منافع طبقاتی‌اش می‌جنگد و و آن را از طریق حفظ مالکیت و کنترل بر مواد خام، کالاهای مصرفی، ابزار و سازمان تولید اجتماعی تضمین می‌کند و طبقه‌ی محکوم (طبقه‌ی کارگر، در سیستم سرمایه‌داری) برای رهایی خود و همه‌ی بشریت از همه‌ی قید و بندهایی می‌جنگد، که آزادی و اختیار انسان را به بند کشیده و انسان را به «از خود بیگانگی» (۱۱) کشانده‌اند. (۱۲)

### شکاف درون طبقاتی

در درون طبقات اصلی جامعه، اقشار و گروه‌های مختلف - و بالطبع گرایشات- اجتماعی وجود دارند که منافع یا مطامع سیاسی خود را از طریق جنبش‌های مربوطه به پیش می‌برند. برای مثال، در درون طبقه‌ی بورژوا، اقشار، گروه‌ها، جنبش‌ها و گرایشات مختلف اجتماعی حضور دارند که حتی با هم در جدال سیاسی دایم به سر می‌برند. این‌ها، بر حسب میزان کنترل‌شان بر تولید، مدیریت اجتماعی و سهم‌شان از سود، می‌توانند نقش سلطه‌گر یا تحت سلطه را - در درون طبقه‌ی بورژوا- ایفا کنند و به شکاف‌های درون طبقاتی دامن بزنند. حتی تحركات بعضی از این‌ها - که توسط اکثریت آحاد طبقه نیز نمایندگی نمی‌شوند- می‌توانند چنان تاثیرات عمیقی بر جامعه به جا بگذارند، که نقش پایه‌ای پارامترهای اقتصادی (یا زیربنایی) را نیز تحت الشعاع قرار دهند. نمونه‌ی مشخص آن، جنبش‌های مذهبی هستند که علی‌رغم کهنگی و ناهم‌خوانی‌شان با روابط پیش‌رفته‌ی تولیدی عصر حاضر (۱۳) و حتی مخالفت قشر وسیعی از آحاد و جنبش‌های درون طبقه‌ی بورژوا، باز به حیات خود ادامه می‌دهند و جنگ‌های خونین مذهبی را دامن می‌زنند؛ چرا که اقلیت در قدرت و سلطه‌گر، این جنبش‌ها را برای بازتولید، ایجاد تشتت، به خلسه بردن و به تسلیم کشاندن طبقه‌ی محکوم و تضمین سودآوری سرمایه ضروری می‌دانند.

در درون طبقه‌ی کارگر نیز اقشار، گرایشات، جریانات و جنبش‌های اجتماعی- سیاسی متنوعی وجود دارند که حتی با هم در جدال و جنگ‌اند و مانع یک پارچگی طبقاتی

طبقه‌ی کارگر محسوب می‌شوند. برای مثال، می‌توان به گرایشات مردسالارانه، نژادپرستانه، ناسیونالیستی، مذهبی و یا آنارکوسندیکالیسم اشاره کرد. (۱۴)

مارکس و انگلس، ضمن اصرار و تاکید می‌کنند بر تضاد منافع طبقات حاکم و محکوم داشتند، ولی از شکاف، تضاد یا نزاع «درون طبقاتی» (مثل ستم جنسیتی، تبعیضات مذهبی، نژادی، قومی و ملیتی) غافل نبودند و در حد توان خود به آن پرداختند. یکی از منابع بارزوشی که مبانی نظری مارکس را در خصوص جنبش‌های سیاسی و اجتماعی درون طبقاتی ترسیم می‌کند، مقاله‌ی «بی تفاوتی سیاسی» است، که ترجمه‌های مختلفی از آن - به فارسی- در دست‌رس است. (۱۵) مارکس در این مقاله به نقد مواضع همه‌ی سوسیالیست‌های به ظاهر رادیکالی می‌پردازد، که به کارگران توصیه می‌کنند تا «دست روی دست بگذارند و وقت‌شان را در جنبش‌های سیاسی و اقتصادی هدر ندهند»؛ زیرا «این جنبش‌ها هرگز چیزی جز نتایج کوتاه مدت به بار نمی‌آورند» و تنها راه رهایی «برگرفتن سلاح و درهم شکستن دولت بورژوایی است».

این به اصطلاح مبلغین سوسیالیسم - از همان زمان تا اکنون- به طبقه‌ی کارگر توصیه کرده‌اند، تا «به هیچ وجه درگیر عمل سیاسی نشوند»، «برای افزایش دست‌مزد و یا کاهش ساعات کار اعتصاب نکنند»، «از طریق تحركات صلح جویانه، به امتیازخواهی از دولت بورژوایی متوسل نشوند»، «خواست تحصیل رایگان کودکان را مطرح نکنند» (۱۶)، «و برای یکایک اصناف، اتحادیه‌ی مجزا زنند؛ چون با این کار، بر تقسیمات اجتماعی نیروی کار که در جامعه‌ی بورژوایی معمول است، مهر جاودانگی می‌زنند».

مارکس در نقد این دکتترین‌های انحرافی نوشت:

«سوسیالیست‌های نخستین (فوریه، اوون، سن سیمون و غیره)... هر گونه تلاش، از جمله اعتصاب، ائتلاف، یا جنبش‌های سیاسی را که برای بهبود زندگی کارگران صورت می‌گرفت، نفی می‌کردند... بعدها، در سال ۱۸۳۹، ... «برای» Bray... کتابی منتشر کرد تحت نام «خطاهای کارگران و چاره‌ی کارشان». در فصلی از کتاب که راجع به بهبودی «کلیه‌ی راه‌کارهایی که در جریان مبارزه‌ی جاری به کار گرفته می‌شوند»، انتقادات سبعانه‌ای از کلیه‌ی فعالیت‌ها - چه سیاسی و چه اقتصادی-

طبقه‌ی کارگر انگلستان می‌شود؛ و جنبش سیاسی‌شان، اعتصاب، محدودسازی ساعت کار، محدودیت کار زنان و کودکان در کارخانجات شدیداً محکوم می‌شوند؛ چرا که همه‌ی این‌ها، آن‌طور که خود نویسنده ادعا می‌کند، به جای آن که ما را از شر شرایط جاری جامعه رها کنند، ما را در همان جایی که بودیم نگاه می‌دارند و نه تغییری به وجود نمی‌آورند، بلکه مقاومت مخالفین را شدت می‌بخشند... اما امروز، جنبش طبقه‌ی کارگر به قدری قدرت‌مند است که این فرقه‌گرایان بشردوست جرات نمی‌کنند تا... همان (ادعاها و استدلال‌ها) را در رابطه با اعتصاب، ائتلاف، اتحادیه‌های ویژه‌ی صنفی، قوانین مربوط به کار زنان و کودکان، محدودیت ساعات کار روزانه و غیره، به کار بگیرند...» (۱۷)

با این حساب می‌بینیم که مارکس، نه تنها مبلغ بی‌توجهی یا کم‌توجهی به شکاف‌های درون طبقاتی - مثل مبارزات صنفی، دموکراتیک و اصلاح‌طلبانه- نیست، بلکه به کسانی که از تن زدن به چنین مبارزاتی ظفره می‌روند و همه چیز را به انقلاب سوسیالیستی موکول می‌کنند، اتهام «بی تفاوتی سیاسی» می‌زند و آن‌ها را در ردیف زاهدان مومنی قرار می‌دهد که با وعده‌ی بهشت، محرومیت از مواهب دنیوی را ترویج می‌کنند. (۱۸)

به علاوه، مارکس در مانیفست، در توصیف سیمای بورژوازی و جامعه‌ی سرمایه‌داری، در قالب منتقد (و نه دشمن خونین آن) ظاهر می‌شود. او درصدد برمی‌آید تا آینده‌ی بشریت را بر دستاوردها - و نه ویرانه‌های- این نظام بسازد. مارکس به ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها و همین‌طور تناقضات این نظام اقتصادی- سیاسی وقوف دارد و می‌آموزد که چگونه باید از آن‌ها برای تحمیل اصلاحات و کسب امتیازات استفاده کرد و راه را برای مبارزات آتی هموارتر نمود. ضمناً، مارکس نشان می‌دهد که چگونه روند رشد سرمایه، و بالطبع رشد تناقضات درونی بورژوازی، پرولتاریا را بسیج و آگاه می‌کند و او را علیه ارزش‌های کهن - مثل تبعیض جنسیتی- به میدان می‌آورد.

«در دوران بورژوازی (کلیه‌ی مناسبات خشکیده و زنگ زده، با همه‌ی آن تصورات و نظریات مقدس و کهن‌سالی که در التزام خویش داشتند، محو می‌گردند؛... آن چه که مقدس است از تقدس خود عاری می‌شود و سرانجام انسان‌ها ناگزیر می‌شوند به وضع

می‌کند. اتحاد مساعی لاقبل کشورهای متمدن، یکی از شرایط اولیه‌ی آزادی پرولتاریاست.» (۲۲)

شاید بشود برداشت مشابهی از نامه‌ی مارکس به کنگره‌ی «اتحادیه‌ی ملی کارگری» امریکا، استنتاج کرد. مارکس پس از کسب اطلاع از مصوبه‌ی کنگره، مبنی بر خواست «مزد برابر زنان، بازای کار برابر با مردان»، شادمانه نوشت:

«در آخرین کنگره‌ی اتحادیه‌ی ملی کارگری پیشرفت عظیمی مشهود است... از جمله برای زنان کارگر، قایل به برابری کامل است... هر کس که چیزی درباره‌ی تاریخ می‌داند، آگاه است که تغییرات بزرگ اجتماعی بدون طغیان زنان ناممکن هستند. پیشرفت هر جامعه را می‌توان دقیقاً با پیشرفت اجتماعی جنس زن محک زد.» (۲۳)

به واقع، مارکس با طرح این شعار که «موقعیت زنان، معیاری برای ارزیابی یک جامعه است»، بر این اصل تاکید گذاشت که بهبود موقعیت زنان، یک امر فرعی و ثانوی نیست؛ بلکه یک ضرورت و شاخص برای رشد و تکامل جامعه است.

### مارکس و ستم جنسیتی

اگر مشخصاً به مساله‌ی جنسیت (۲۴)، Gender، برگردیم و این سؤال را پیش بکشیم، که ریشه‌ی ستم‌کشی زن در کجاست؟ چگونه و طی چه پروسه‌ای زن به جنس دوم مبدل شد؟ چرا زنان، نقش فرودست را دارند و حتا مورد تبعیض و آزار مردان هم طبقه‌شان قرار می‌گیرند؟ پاسخ تحلیلی مشخص، مدون و صریحی از مارکس نمی‌گیریم؛ هرچند که او به بی‌حقوقی و ستم‌کشی زنان در درون ساختار خانواده (۲۵) و بازار کار شدیداً معترض است.

این به ظاهر بی‌پاسخی مارکس به مساله‌ی ستم‌کشی زن، موجب ناخوشنودی بعضی از اندیش‌مندان و فعالین جنبش زنان شده است. (۲۶) از جمله سوزان هیمل ویت (۲۷) معتقد است، که جایگاه طبقاتی زنی که به لحاظ مالی وابسته به مرد کارگر است، ناروشن باقی مانده و مباحثی مثل کارخانگی و «ارتش ذخیره‌ی کار»، جایگاه زن در مناسبات اجتماعی را دقیقاً تبیین و تدقیق نمی‌کنند و به درستی نمی‌توانند جایگاه زن را در ارزش آفرینی توضیح دهند.

مارکس - چه بسا- به این دلیل به تحقیق



باز کند؛ چون در اولین تهاجم بورژوازی، از او بازستانده خواهند شد. اما آن چه در این میان اهمیت دارد، تشکل یابی، تحکیم اتحاد طبقاتی و کسب آگاهی‌های سیاسی طبقه‌ی کارگر است. این دستاوردها به همراه امتیازاتی که طبقه‌ی کارگر از بورژوازی می‌گیرد، بستری را فراهم می‌آورد تا بتواند علیه مالکیت بورژوازی و کسب قدرت سیاسی خیز بردارد (۲۰) و به پروسه‌ی یک انقلاب پیایی یا مداوم وارد شود.

ظرفیت‌ها و قابلیت‌های بالقوه‌ی سرمایه‌داری هم می‌توانند دست طبقه‌ی کارگر را برای پر کردن شکاف‌های طبقاتی بازتر بگذارند:

«ترقی صنایع، که بورژوازی مجری بالاراده و بلامقاومت آن است، به جای پراکندگی کارگران... یگانگی انقلابی آن‌ها را... به وجود می‌آورد. بنابراین، با رشد و تکامل صنایع بزرگ، خود آن شالوده‌ای که بورژوازی بر اساس آن به تولید مشغول است و محصولات را به خود اختصاص می‌دهد، فرومی‌ریزد. بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خود را به وجود می‌آورد.» (۲۱)

همین مساله عیناً در مانیفست، در رابطه با شکاف قومی - ملی توضیح داده می‌شود و تاکید می‌گردد که رفع این شکاف حتا می‌تواند یکی از شرایط آزادی پرولتاریا را فراهم کند:

«جدایی ملی و تضاد ملت‌ها بر اثر رشد و توسعه‌ی بورژوازی، آزادی بازرگانی، بازار جهانی و یک‌سانی تولید صنعتی و شرایط زندگی منطبق با آن، بیش از پیش از میان می‌رود. سیادت پرولتاریا، از میان رفتن این جدایی و تضاد را بیش از پیش تسریع

زندگی و روابط متقابل خویش، با دیدگانی هشیار بنگرند... قانون، اخلاق، مذهب برای پرولتاریا چیزی نیست جز خرافات بورژوایی که در پس آن‌ها منافع بورژوازی پنهان شده است... تشکل پرولتاریا، به شکل طبقه و سرانجام به صورت حزب سیاسی... از منازعات بین قشرهای بورژوازی استفاده نموده، آن‌ها را ناگزیر می‌کند که برخی از منافع کارگران را به رسمیت شناخته و به آن صورت قانونی داده شود؛ از این قبیل است قانون مربوط به روز کار ده ساعته در انگلستان. به طور کلی، تصادماتی که در درون جامعه‌ی کهن وجود دارد، از بسیاری لحاظ به جریان رشد پرولتاریا مساعدت می‌نماید. بورژوازی در حال مبارزه‌ی بلاانقطاع است... طی این مبارزات، بورژوازی ناگزیر است از پرولتاریا استمداد کند و وی را به یاری بطلبد و بدین سان او را به عرصه‌ی جنبش سیاسی بکشاند. بنابراین، این خود بورژوازی است که به پرولتاریا عناصر آموزش خود را می‌دهد. به عبارت دیگر، سلاح ضدخویش را در اختیار وی (پرولتاریا) می‌گذارد.» (۱۹)

شاید همین اشارات کوتاه بتوانند خطوط نظری و جهت‌گیری عمومی مارکس را در پاسخ به بعضی از سئوالات مطروحه‌ی فوق روشن کنند. اگر برداشت من درست باشد، نظر مارکس این است که مبارزه علیه شکاف‌های درون طبقاتی (مثل شکاف جنسیتی، ملی - قومی، مذهبی و...)، بخشی از مبارزه‌ی روزمره‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر است. در جریان این مبارزات، حتا ممکن است که طبقه‌ی کارگر به امتیازاتی هم دست یابد که شاید چندان نتواند روی آن‌ها حساب

و آنالیز تاریخی ستم کشی زن نپرداخت، چون که آگوست بیل و انگلس این کار را آغاز و حتا به انجام رسانده بودند. اما آن چه که مارکس تاکید داشت، رهایی زن از کار خانگی و ورود او به عرصه‌ی تولید اجتماعی بود. مارکس درباره‌ی اهمیت کار خارج از خانه‌ی زن نوشت، که کار جمعی و مشترک زنان با مردان، سرچشمه‌ی رهایی انسان است؛ البته، نه در شرایط وحشیانه‌ی استثمار سرمایه‌دارانه (۲۸) ولی با این همه، حتا در دل نظام سرمایه‌داری نیز اشتغال زن رهایی بخش است؛ زیرا شرایط اقتصادی لازم برای تکامل خانواده را فراهم می‌کند و زمینه‌های متکامل‌تری از روابط انسانی مابین دو جنس (زن و مرد) را برقرار می‌سازد. (۲۹)

در ضمن، مارکس، در کنگره‌ی انترناسیونال اول، با جدیت تمام از حق اشتغال خارج از خانه‌ی زنان دفاع کرد و به شدت نظریات سوسیالیست‌های تخیلی را مورد نقد قرار داد. (۳۰)

### آگوست بیل و تحلیل نابرابری جنسیتی

آگوست بیل، رهبر سوسیال دموکرات‌های آلمان، نخستین کسی بود که کوشید تا با نگارش کتاب «زن و سوسیالیسم»، در سال ۱۸۷۸، تحلیلی بر مسأله‌ی ستم کشی زن و نابرابری جنسیتی ارائه دهد. او نیز در توافق با مارکس، از اشتغال خارج از خانه زنان حمایت کرد (۳۱) و خواستار اصلاح و وضع قوانین جدید، به منظور تسهیل جذب زنان به عرصه‌ی کار اجتماعی شد. شاید بتوان گفت، که ایده و خواست انتقال کار خانگی به بخش خدمات عمومی جامعه، مدیون اندیشه‌های بیل باشد. (۳۲) به علاوه، بیل اعتقاد داشت که زنان باید حق انتخاب داشته باشند تا بین کار خانگی و کار بیرون از خانه یکی را گزینش کنند. (۳۳) ضمناً بیل به قدری بر اهمیت ستم جنسیتی تاکید داشت، که آن را هم‌ارز و معادل ستم طبقاتی قرار داد. به همین خاطر، بعضی معتقدند که اصطلاح «ستم مضاعف» یا «ستم دوگانه»، ساخته و پرداخته‌ی بیل باشد.

الینور مارکس و هم‌زی‌اش، ادوارد اولینگ، در بررسی‌ای که از کتاب بیل به عمل آوردند، ضمن هم‌دلی با او نوشتند: «زنان آلت دست استبداد سازمان یافته‌ی مردان هستند، همان سان که کارگران آلت دست استبداد سازمان یافته‌ی مفت خورها می‌باشند.» (۳۴)

به علاوه، بیل توانست به ابعاد تازه‌ای از ستم کشی زن - از جمله محرومیت از لذت

جنسی - اشاره کند و از «عشق آزاد» سخن بگوید:

«هستی زن در جهان مالکیت خصوصی، به عنوان هستی جنسیتی مطرح است. برای او در هر گام و هر گذر، موانعی وجود دارد که مرد آن‌ها را نمی‌شناسد و یا با آن‌ها مواجه نیست. بسیاری از حقوقی که برای مرد مجاز هستند، برای زنان منع شده‌اند. این‌ها عبارتند از: حقوق اجتماعی و آزادی‌های متعددی که مرد از آن‌ها لذت می‌برد. اما اگر از جانب زن مورد استفاده قرار گیرد، خطا و جنایت محسوب می‌شود... انسان (مرد یا زن) باید با این پیش شرط که ارضای تمایلاتش کس دیگری را نیازارد و یا به کسی آسیب نرساند، نسبت به خویش داوری کند. ارضای میل جنسی، مثل هر میل طبیعی دیگر، یک مسأله‌ی خصوصی است و هیچ کس در رابطه با آن حق دخالت ندارد... این که من چگونه می‌خوابم، چگونه می‌آشامم، چگونه می‌خوابم و لباس می‌پوشم، امر شخصی من است. روابط (جنسی) من با افراد دیگر هم به همین گونه است... در دنیای آزادی بورژوازی، اعتبار بخشیدن به آزادی انتخاب عشق، امری غیرممکن است... ازدواج اجباری... تنها شکل ارتباط جنسی «اخلاقی» است و هر نوع ارتباط جنسی دیگر غیراخلاقی است.» (۳۵)

با این همه، بیل نتوانست تحلیل جامعی از نابرابری جنسیتی ارائه دهد و در نهایت اظهار داشت، که:

«مسأله‌ی زن... فقط جنبه‌ای از مسأله‌ی عمومی اجتماعی است... و این مسأله تنها از راه رفع تضادهای اجتماعی و عوارض ناشی از آن، حل شدنی است.» (۳۶)

### انگلس و نابرابری جنسیتی

پس از بیل، انگلس اثر معروفش را به نام «منشا خانواده، ملک خصوصی و دولت» (۳۷)، در سال ۱۸۸۴، چاپ کرد، که در برگیرنده‌ی یک تحلیل تاریخی از مسأله‌ی ستم کشی زن بود.

هسته‌ی استدلال انگلس این بود، که در جوامع «مادرتبار» آغازین، به دنبال پیدایش خانواده‌ی تک همسری، خویشاندی «پدرتباری» و حق الارث، مالکیت خصوصی (که با اهلی کردن و تملک حیوانات آغاز شد)، پا گرفت، که زمینه‌ی ستم جنسیتی را فراهم کرد (۳۸) و (۳۹) پیدایش نظام طبقاتی و اسارت زن در

چهارچوب خانه، زن را به موقعیت برده مرد تنزل داد. (۴۰)

خانواده‌ی هسته‌ای (تک همسری) واحد اقتصادی جامعه بوده و هست، که نقش برده وار زن را بازتولید می‌کند. (۴۱) درجه‌ی تحول و تکامل خانواده، به هم‌راه سطح تکامل ابزار و مناسبات تولیدی، روند تاریخ یک جامعه را تعیین می‌کند و «تولید مثل»، که در خانواده صورت می‌پذیرد، بخشی از تولید اجتماعی است که در سمت و سو دادن به سازمان اجتماعی جامعه‌ی بشری، هم ارز با مناسبات کار، نقش ایفا می‌کند. (۴۲)

انگلس، کار خانگی زن را غیرمولد ارزیابی کرد و خواهان حق اشتغال زن در «کار مولد اجتماعی» خارج از خانه شود و رهایی زن را مشروط به همین پیش شرط کرد و نوشت: «رهایی زن و برابری او با مرد غیرممکن است تا زمانی که زن از کار مولده اجتماعی برکنار بوده و محدود به کار خانگی، یعنی خصوصی باشد... رهایی زن فقط هنگامی ممکن خواهد شد که زنان قادر شوند در تولید، در حد وسیع، در مقیاس اجتماعی، سهمین شوند و هنگامی که تکالیف خانگی فقط جزء کوچکی از توجه آنان را لازم داشته باشند. و این فقط در نتیجه‌ی صنایع بزرگ مدرن ممکن شده است که نه تنها شرکت تعداد زیاد زنان را در تولید میسر سازد، بلکه عملاً آن را لازم دارد. به علاوه، می‌کوشد که کار خانگی خصوصی را نیز به یک صنعت عمومی مبدل کند.» (۴۳)

با این اوصاف، می‌شود گفت که انگلس نابرابری زن و مرد و برخورداری زنان از حقوق نابرابر اجتماعی را معلول مناسبات سرکوب‌گرانه‌ی اقتصادی می‌دانست که تاریخاً به زنان روا داشته شده بود. (۴۴) این موقعیت نابرابر و فرودست، در جامعه‌ی طبقاتی و سیستم اقتصادی مبتنی بر ملک خصوصی، تحکیم و استمرار یافته و تا به امروز بازتولید شده است.

### ملزومات رهایی زنان

مارکس و انگلس پیش شرط‌هایی را برای رفع تبعیض از زنان قایل بودند، که عبارت بودند از: کنده شدن زن از خانه، اجتماعی شدن کار خانگی، اشتغال زن در عرصه‌ی کار مولد اجتماعی، استقلال اقتصادی زن، کنده شدن زن از خانواده‌ی هسته‌ای و رابطه تک همسری. خوش بختانه، این‌ها خواست‌ها و مطالباتی هستند که در دل



جامعه‌ی سرمایه‌داری قابل حصول هستند و می‌توان و باید برایشان مبارزه کرد. اما این قابلیت - فی‌المثل - در نظام فئودالیسم نبود و به همین خاطر، امکان‌رهایی و رفع تبعیض از زنان در نظام‌های اقتصادی پیشین غیرممکن بود.

به علاوه، دست‌یابی به این خواست‌ها، موقعیت زنان را ارتقا می‌دهد و بستر مساعدتری را برای هرچه متحدتر کردن نیروی کار (از هر دو جنس) فراهم می‌آورد. مبارزه‌ی متحدانه‌ی طبقه‌ی کارگر و مبارزه برای برابری واقعی آحاد انسانی و آزادی بشریت، از بستر مبارزه علیه ستم جنسیتی می‌گذرد. بدون رهایی زنان از قید و بندهای فوق، نمی‌توان مبارزه علیه ملک خصوصی، کار مزدی و جامعه‌ی طبقاتی را با جدیت و کارایی لازم پیش برد. رهایی زن از قیود اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و خرافات ملی - مذهبی و مردسالارانه، به آزاد شدن بشریت و کُل جامعه‌ی انسانی یاری می‌رساند. آموزه‌های مارکس بر این اصل تاکید دارند، که استقرار سوسیالیسم در گرو رفع تبعیض از زنان است، نه برعکس! (که به غلط گفته می‌شود: «رفع تبعیض از زنان، در گرو استقرار سوسیالیسم است.»)

با همین برداشت از آموزه‌های مارکس هم بود که دولت شورایی لنین بلافاصله پس از در دست گرفتن قدرت سیاسی، کُلیه‌ی قوانین تبعیض آلود، سنت‌های حقارت بار و موانع پیش‌روی حضور زنان - در عرصه‌ی کار و سیاست - را ملغاً کرد و به جایشان همه‌ی ملزومات رهایی زنان را برقرار نمود؛ بی آن که منتظر استقرار سوسیالیسم بماند. لنین به صراحت اعلام کرد:

«تعداد خیلی کمی از شوهران - حتی مردان پرولتار - در مسئولیت‌های خانه مشارکت می‌کنند؛ ... چون که این امر را خلاف شان و منزلت مرد می‌دانند. حقوق دیرینه‌ی مردان که با آقایی و اربابی توأم است، هنوز به حیات خود ادامه می‌دهد... کار کمونیستی مان باید با آگاه‌سازی زنان و کار آموزشی قابل ملاحظه با مردان، همراه باشد. این یکی از فوری‌ترین وظایف ماست... دولت به همراه حزب و اتحادیه‌ها باید کُلیه‌ی تلاش خود را به کار گیرد تا نظرات عقب مانده پیرامون نقش‌های جنسیتی زوده شونده... مسلم است، که زنان با مردان باید در برابر قانون کاملاً مساوی باشند. این

امر باید در تمام عرصه‌ها متحقق شود. ما زنان را در کارهای اقتصادی، اجرایی، قانون‌گذاری و حکومتی شریک می‌کنیم و درب کُلیه‌ی رشته‌ها و موسسات آموزشی را به رویشان می‌گشاییم تا آموخته‌های حرفه‌ای و اجتماعی خود را ارتقا بخشند. ما آشپزخانه‌های جمعی، نهارخوری‌های عمومی، رخت‌شویی و کارگاه‌های متنوع تعمیراتی، شیرخوارگاه، مهدکودک، کودکان و همه‌نوع موسسه‌ی تعلیماتی فراهم خواهیم کرد... و خلاصه تلاش خواهیم کرد، تا امور خانگی از قالب فردی خارج شود و اجتماعی گردد. در آن صورت است، که زن از بردگی دیرینه‌ی کار خانگی و کُلیه‌ی وابستگی‌هایش به شوهرها خواهد شد. آن وقت است که زن قادر خواهد شد، تا همه‌ی توان و تمایزش را به جامعه معطوف کند... ما مترقی‌ترین قوانین و شرایط کار دنیا را برای کار بیرون از خانه زنان مقرر خواهیم کرد... مراکز مدرن زایمان، حمایت از مادر و کودک، مراقبت از نوزادان و اطفال و... تاسیس خواهیم کرد و برای تامین نیازهای زنان محتاج و بیکار، جدا تلاش خواهیم نمود... با توجه به کمبودهای فراوانی که زنان با آن‌ها روبرو هستند، می‌توان آگاهانه اذعان کرد که این کارها چیز زیادی به حساب نمی‌آیند و برای نیل زنان به آزادی واقعی بسیار ناکافی هستند.» (۴۵)

### تفاوت‌ها کجاست؟

در مقدمه گفته شد، که بسیاری از گرایش‌ها و سازمان‌های راست و بورژوایی نیز برای رفع تبعیض جنسیتی تلاش می‌کنند و حتا معتقدند که می‌توان تا سال ۲۰۱۵ به کُلیه‌ی تبعیضات جنسیتی خاتمه داد. اگر کمونیست‌ها هم به ممکن بودن رفع تبعیض جنسیتی، در همین سیستم اقتصادی - اجتماعی حاضر، باور دارند و به علاوه، آن را ضروری می‌شمارند، پس چه تفاوتی بین کمونیست‌ها و بورژواها بر سر مسأله‌ی رفع تبعیض جنسیتی وجود دارد؟ جنبش کمونیستی، در یک نگرش گرهی، خود را از جنبش راست و بورژوایی متمایز می‌کند؛ آن هم در تعریفی است که از «رفع تبعیض»، «برخورداری از حقوق - امکانات - فرصت‌های برابر با مردان» و «برابری» دارد. **رفع تبعیض:** جنبش بورژوایی زنان خواهان لغو همه‌ی موانع، محدودیت‌ها و تبعیضاتی است که تنها به واسطه‌ی زن بودن، به زنان

تحمیل می‌شود؛ با این پیش شرط، که به منافع طبقه‌ی بورژوا لطمه‌ای وارد نشود! راه‌کار این جنبش، گسترش آگاهی‌های فمینیستی، ایجاد شبکه‌های هم‌یاری زنان و نفوذ در نهادهای قدرت است. ایده‌آل این جنبش، به دست آوردن نیمی از کرسی‌های قدرت اقتصادی، اجتماعی و دولتی است تا بتواند را به کرسی بنشانند.

جنبش کمونیستی مسلماً با بعضی از مطالبات این جنبش هم سویی دارد؛ (۴۶) مثل ممنوعیت سنگ سار، ممنوعیت حجاب اجباری، ممنوعیت ناقص‌سازی جنسی دخترچپه‌گان و...؛ اما اهداف و راه‌کارهای این جریانات را در خدمت طبقه‌ی بورژوا و علیه منافع طبقه‌ی کارگر ارزیابی می‌کند. چرا؟ زیرا - فی‌المثل - بورژواها خواهان این هستند که زن نیز بتواند پاپ، کشیش، آیت‌الله، مجتهد شود؛ پشت فرمان بمب افکن‌های جنگی و تانک بنشیند و خلاصه در مراکز قدرت اقتصادی و سیاسی بورژوایی (که وظیفه‌ی تحکیم و تداوم استثمار و سرکوب طبقه‌ی کارگر را برعهده دارند) سهیم شود؛ بی آن که نقد جدی‌ای بر ساختار و نهادهای قدرت و عمل‌کردشان داشته باشند. شاید هم تنها نقدشان این است، که چرا اریکه‌های قدرت به تنهایی توسط مردان اشغال شده‌اند!

به عبارت دیگر، هدف عمده‌ی این جنبش، سهیم شدن در «قدرت» و همه‌ی ابزارهای «کثیف» سرکوب توده‌هاست؛ حال آن که، جنبش کمونیستی خواهان خلع ید از اقلیت حاکم در «قدرت»، الغای ارتش، خاتمه بخشیدن به تولید تسلیحات نظامی و جدایی دین از دولت... است. جنبش کمونیستی نه تنها تلاش نمی‌کند تا - فی‌المثل - پاپ و آیت‌الله زن داشته باشد، بلکه مبارزه می‌کند تا دست نهاد مذهب، پاپ و مجتهد را از زندگی توده‌ها کوتاه کند. (۴۷) مثال‌های مشابه، فراوان می‌توان آورد.

**برخورداری از حقوق - امکانات - فرصت‌های برابر با مردان:** جریانات بورژوایی تنها به این قانع‌اند، که قانوناً، رسماً، شرعاً و عرفاً، محدودیت یا ممنوعیتی - به خاطر زن بودن - به آن‌ها تحمیل نشود و جامعه همان برخوردی را با زنان داشته باشد که با مردان - علی‌العموم - دارد. اما، ارادت و احترام این جریانات به ملک خصوصی و مالکیت بورژوایی به قدری شدید است که اساساً نمی‌توانند بپذیرند که همه‌ی انسان‌ها

حداکثر همه‌ی زنان) از امکانات و فرصت‌های برابر استفاده کنند! در باور آن‌ها، این دارندگی، شایستگی و استعدادها‌ی فردی انسان‌هاست، که می‌باید میزان برخورداری‌شان از امکانات و فرصت‌های اجتماعی را تعیین کند و نه چیز دیگر. و این رقابت و انگیزه‌ی تملک است، که به انسان‌ها اعتبار و به جامعه پویایی و زندگی می‌بخشد!

جنبش کمونیستی، پیگیرتر از جریان‌های بورژوازی، نه تنها خواهان لغو هر گونه محدودیت و ممنوعیت بر زنان است، بلکه مصرانه خواهان آن است که جامعه، بار سنگین خانه‌داری، مادری و بچه‌داری را از دوش زنان بردارد، مادران باردار را - پیش و بعد از زایمان - مورد حمایت قرار دهد و... تا زنان بتوانند در دنیای رقابت و سود، از مردان هم‌ترازشان عقب نمانند.

کمونیست‌ها تلاش می‌کنند تا با انتقال تجارب مبارزاتی جنبش کارگری اروپا و آمریکا، و با به قیاس کشیدن موقعیت حاضر زنان این کشورها با کشورهای عقب‌نگه داشته شده، انگیزه‌ی مبارزاتی را در توده‌های کشورهای متبوع‌شان تقویت کنند، آن‌ها را به صفوف مبارزه علیه نابرابری‌های جنسیتی بکشانند و با عقب‌راندن نیروهای مرتجع و دولتی، امتیازاتی را در جهت رفع تبعیضات جنسیتی کسب کنند؛ هر چند که

واقفند این امتیازات صوری و مقطعی هستند و در جریان اولین بحران‌های مالی و سیاسی بورژوازی بازستانده خواهند شد. (۴۷)

به علاوه، کمونیست‌ها به توده‌ها می‌آموزند که «حق»، «امکان» و «تضمین» قابل تفکیک نیستند. نمی‌شود - فی‌المثل - برای «حق» طلاق یک جانبه برای زنان ایران مبارزه کرد، ولی کاری به این نداشت که این زن «امکان» اقامه‌ی چنین درخواستی را دارد یا نه؟ قادر به تامین مالی‌اش بعد از طلاق است یا نه؟ و جامعه «تضمینی» برای متحقق کردن «حق» طلاق زن منظور کرده یا نه؟

و خلاصه این که، جنبش بورژوازی زنان، که عموماً توسط «سازمان‌های غیر دولتی زنان» یا «ان. جی. او» و فمینیست‌های راست نمایندگی می‌شود، ابتدا به ریشه‌های ستم‌گشی

زن دست نمی‌برد و از این رو، نه تنها مشکلی با مالکیت بورژوازی بر مواد خام، کالاهای مصرفی و ابزار تولید ندارد، بلکه سرمایه‌داری - و بالطبع کار مزدی و استثمار انسان از انسان را - لازمه‌ی خوش‌بختی می‌پندارد و دموکراسی (پارلمانتاریسم) را عین آزادی و عدالت جلوه می‌دهد. (۴۸)

به واقع، جنبش بورژوازی زنان خواهان بهبود وضعیت زنان (عمدتاً بورژوا) و آزادی آنان در درون سیاست‌های طراحی شده از سوی حاکمان و ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری هستند؛ نه خواهان برگردان آزادی و اختیار بلاشروط زن به خودش.

### آزادی و برابری واقعی

همان طوری که تا به این جا گفته شد، می‌توان با برداشتن موانع و تبعیضات



حقوقی، قانونی، سنتی و عرفی علیه زنان، فراهم کردن فرصت‌ها و امکانات برابر با مردان، امحای کار خانگی، اجتماعی کردن امور مربوط به خانه و پرورش کودکان و... - خلاصه همه‌ی اقداماتی که دولت شورایی لنین و بعدها سوسیال دموکرات‌های اروپا انجام دادند - شکاف جنسیتی درون طبقاتی را تقریباً به صفر رساند. اما آیا کار به همین جا خاتمه می‌یابد؟

طبیعتاً، پاسخ جنبش‌های زنان بورژوا و خرده بورژوا مثبت است. آن‌ها نمی‌خواهند و نمی‌توانند پیش‌تر بروند. اما کمونیسم، جنبش اعتراض علیه فقر، بی‌عدالتی، ستم جنسیتی، ستم ملی - قومی، جنگ، تسلیحات نظامی و بورس بازی... نیست (۴۹)، که با تخفیف یابی یا رفع این ناهنجاری‌های اجتماعی

تعطیل شود.

کمونیسم نماینده‌ی منافع پرولتاریای جهانی است، که امر شکل طبقه‌ی کارگر را به منظور سرنگونی سیادت بورژوازی و الغای مالکیت بورژوازی به پیش می‌برد. (۵۰)

خیلی‌ها به این بدفهمی رایج عادت کرده‌اند که هدف مارکس برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، امحای ملک خصوصی، الغای کار مزدی، استقرار نظام اقتصادی سوسیالیستی، آن هم از طریق روی کار آوردن یک دولت منضبط، متمرکز و قدرت‌مدار است که ثروت اجتماعی و رفاه عمومی را به مساوی بین مردم قسمت می‌کند! در چنین نگرشی، مضمون واقعی و بنیادین نظریه‌ی مارکس نادیده گذاشته می‌شود.

اما باید توجه داشت، که آموزه‌های مارکس به استقرار دنیایی نظر دارند که در آن فردیت انسان از اسارت

قید و بندها رها می‌شود و انسان به آزادی و اختیار تام و تمام می‌رسد. به واقع، نقطه‌ی عزیمت مارکس انسان است. مارکس نشان می‌دهد که چگونه انسان در جامعه، تحت تاثیر روابط اجتماعی رشد می‌کند و در عین حال، به بندگی و اسارت همان قدرت‌های اجتماعی در می‌آید. مارکس می‌آموزد که چگونه می‌توان با سلاح دانش و آگاهی واقعی (و نه کاذب)، راه را برای شناخت این عوامل و روابط هموار

کرد و با به کنترل در آوردن این فاکتورهای دخیل اجتماعی، جامعه‌ای در خور شان انسان ساخت و آزاد، رها، برابر و مختار زیست. مارکس به «کالا شدن» و «ازخودبیگانگی» و «اسارت» انسان در زنجیر نیازمندی‌ها معترض است. به قول اریش فروم: «مهم‌ترین نکته برای مارکس، آزادی انسان به منزله‌ی یک فرد، رفع ازخودبیگانگی، بازیابی قابلیت‌های خود و یگانه شدن با طبیعت و هم‌نوعانش بود.» (۵۱)

اما مارکس یک آرمان‌گرای خوش‌باور و یک فیلسوف ذهن‌گرا نیست. او یک انسان واقع‌گراست، که به تحقق انسانیت باور دارد، تسلیم و مقهور نیروهای طبیعی و اجتماعی نشد و رهایی و آزادی را در کار سازمان یافته جمعی و سلطه‌ی انسان بر جهان طبیعی و

نیروهای اجتماعی جست‌جو کرد (۵۲) و آن را مشروط به نفی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و استقرار دنیایی دانست، که: «انجمن افراد است (با فرض پیش‌رفتگی نیروهای تولیدی مدرن) که شرایط شکوفایی و حرکت آزادانه‌ی افراد را به نظارت و اختیار آن‌ها درمی‌آورد... در (چنین) اجتماعی است، که هر فرد وسایل پرورش استعدادهای خود را در همه‌ی ابعادش داراست.» (۵۳)

و به قول سیمون دوبوار: «آن هنگام که بردگی نیمی از افراد انسانی و تمامیت این نظام سالوسی - که این بردگی را در برمی‌گیرد - منسوخ شود، انسانیت معنای واقعی خود را خواهد یافت و زوج انسانی سیمای واقعی‌اش را بازمی‌یابد.» (۵۴)

و یا همان طور که مارکس به زیبایی بیان می‌کند، رسیدن بشر به کمال انسانی، با درجه‌ی تکامل یابی رابطه‌ی مرد و زن تجسم خواهد یافت:

«رابطه‌ی زن و مرد رابطه‌ای بلافصل، طبیعی و لازم مابین دو انسان است. در این رابطه‌ی طبیعی دو هم‌نوع، رابطه‌ی انسان با طبیعت بیان‌گر رابطه‌ی انسان با انسان است؛ همان گونه که رابطه‌ی انسان با انسان، بیان‌گر رابطه‌ی انسان با طبیعت و یا موقعیت طبیعی وی می‌شود. از رابطه‌ی (زن و مرد)، به طور محسوس و ملموسی درک می‌شود که چقدر ذات انسانی با طبیعت عجین شده و چه اندازه طبیعت در ذات انسانی رسوخ کرده است. بنابراین، بر اساس رابطه‌ی (زن و مرد) می‌توان به قضاوت سطح رشد انسان پرداخت. از خصلت همین رابطه می‌توان پی برد، که انسان به عنوان یک "نوع"، تا چه حد انسانی شده است و تا چه حد خود را به منزله‌ی انسان درک می‌کند. رابطه‌ی زن و مرد، طبیعی‌ترین رابطه‌ی یک موجود انسانی با موجود انسانی دیگر است. این رابطه نشان دهنده‌ی آن است، که طبیعت انسان تا چه حد انسانی شده و چه اندازه ذات انسانی به یک رفتار طبیعی بدل شده است. رابطه‌ی (زن و مرد) نشان می‌دهد، که تا چه حد نیاز انسان، انسانی شده و نتیجتاً تا چه اندازه، انسانی دیگر به نیاز انسان تبدیل شده و تا چه میزان انسان در غنای فردیت‌اش، موجودی اجتماعی است.» (۵۵)

### راه‌کار مارکسیسم

چگونه می‌توان آرمان‌های برابری طلبانه‌ی

مارکس و مارکسیست‌ها را متحقق کرد؟ مارکس و انگلس، خط مشی عمومی، استراتژی و حتا مانیفست تحقق‌سازی مطالبات کمونیستی را به درستی ترسیم کردند و این راه‌کار با از سر گذراندن بیش از یک سده تجارب عملی و پلمیک سیاسی، به مراتب شفاف‌تر، قابل فهم‌تر و امکان‌پذیرتر در دست‌رس ما قرار گرفته است.

به طور خلاصه می‌شود آن را به شکل زیر فرموله کرد:

- سرمنشا همه‌ی شکاف‌ها، تبعیضات، نابرابری‌ها، مظالم و ناهنجاری‌های اجتماعی جامعه‌ی امروز، به مالکیت و کنترل بورژوازی بر موادخام، کالاهای مصرفی و ابزار تولید اجتماعی می‌رسد.

- برای خاتمه بخشیدن به تملک و کنترل اقتصادی - وبالطبع قدرت اجتماعی و سیاسی - بورژوازی، باید بورژوازی را - توسط زور - به زیرکشید (۵۶) و با دیکتاتوری پرولتاریا، مقاومت استثمارگران را درهم شکست.

- شرایط ایزکتیو (۵۷) تحقق این انقلاب اجتماعی، امروز بیش از هر زمان دیگر فراهم است؛ تنها شرایط سوپراکتیو (۵۸) باید فراهم شود که آن هم به حضور یک پارچه و متشکل پرولتاریای کمونیست گره خورده است.

اگر همین جا سؤال شود، که چرا چنین شرایطی فراهم نیست و چرا پرولتاریا به لحاظ ذهنی (آگاهی طبقاتی) و عملی (تشکل طبقاتی) آماده انجام چنین انقلابی نیست؟ جواب خواهیم شنید:

- تفرقه (۵۹)، که از طریق بادزدن به شکاف‌های جنسیتی، ملی - قومی، مذهبی و... در درون طبقه‌ی کارگر، به توسط بورژوازی و جنبش‌های عقب مانده‌ی خرده بورژوازی و کارگری به پیش برده می‌شود.

- تشتت، پراکندگی و رقابت احزاب و فعالین کارگری با هم (۶۰)

- تحمیق کارگران و در ناآگاهی نگه داشتن آنان، از طریق تبلیغ و ترویج خرافات مذهبی، ملی، جنسیتی و اخلاقیات بورژوازی.

- اختناق و سرکوب سیاسی و رقابت: بورژوازی با به کارگیری علم و تکنیک دائما نیروی کار مازاد (ارتش ذخیره‌ی کار و بیکار) را به وجود می‌آورد. و رقابت نیروی کار (در سطح محلی، ملی و جهانی) برای به فروش رساندن نیروی کارش، مانع جدی‌یی بر سر راه اتحاد طبقاتی است.

نتیجتاً، فعالیت و مبارزه‌ی سیاسی کمونیستی

باید تک تک موارد برشمرده‌ی فوق را ببوشاند. این راه‌کار عمومی ماست. از همین ره‌گذار هم هست، که اهمیت مبارزه علیه شکاف جنسیتی بیش از پیش آشکار می‌شود.

### راه‌کارهای طبقه‌ی کارگر ایران

تا به این جا سعی شد تا به طور فشرده به مساله‌ی شکاف جنسیتی و رابطه‌ی آن با مبارزه‌ی طبقاتی اشاراتی شود. امید است این جمع‌بندی راه را برای مباحث کشف و عمیق آتی باز کند. مسلماً، از دل همین مباحث است که تاکتیک‌های جنبش کمونیستی برای حل شکاف جنسیتی در ایران شفافیت بیش‌تری پیدا می‌کند.

\*\*\*

### پانویس:

۱- لاقل در کانادا و اروپای شمالی چنین است. اما در جوامع اسلام زده، بخش‌هایی از اروپای جنوبی و شرقی و ایالت‌هایی از آمریکا، که در آن‌ها کاتولیک‌ها دست بالا را دارند، چنین نیست.

۲- کنوانسیون رفع تبعیض از زنان CEDAW، در هجدهم دسامبر ۱۹۷۹ (بیست و هفتم آذر ۱۳۵۸) به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید و کشورهای عضو متعهد شدند تا ضمن پذیرفتن مفاد سی گانه‌ی آن، همه‌ی تلاش خود را برای رفع هر گونه مانع، محدودیت، محرومیت و تبعیض علیه زنان به کار گیرند. تاکنون، تنها شش کشور ایران، سومالی، سودان، نائورو، پالائو و تونگا به این کنوانسیون نپیوسته‌اند. متن کامل این کنوانسیون را می‌توانید در آدرس زیر بخوانید: <http://www.unic-ir.org/hr/convention-women.htm>

۳- آمارها و تحقیقات منتشر شده در سال‌های اخیر، نشان می‌دهند که گلوبالیزاسیون و پروسه‌ی جهانی شدن سرمایه‌ی مالی، که توسط هست دولت عضو GA هدف‌مندانه به پیش برده می‌شود، بر استثمار و شکاف طبقاتی - در سطح جهان - افزوده و بر ابعاد سلطه و کنترل جسم زن، شکل و شتاب فراینده‌ای داده است. به علاوه، رشد گرایشات عقب مانده‌ی مذهبی در سراسر دنیا و به خصوص رشد اسلام‌گرایی در منطقه‌ی خاورمیانه و روی کار آمدن اسلام‌گرایان، بر محرومیت اجتماعی زنان، به مراتب افزوده است. برای کسب اطلاع بیش‌تر به سایت

سازمان‌های زیر رجوع کنید: سازمان دیده‌بان حقوق بشر، سازمان زنان دیده‌بان حقوق بشر، مرکز کانادایی برای سیاست‌های بدیل، سایت فارسی CEDAW.

۴- رشد بی سابقه فقر و بیکاری زنان، افزایش سرسام آور فحشای دختران جوان، ترافیک و فروش دختران به شیخ نشین‌های عرب، رشد خودزنی و خودسوزی زنان، بالاتر رفتن آمار خشونت و قتل‌های ناموسی از جمله مواردی هستند که می‌شود به آن‌ها اشاره نمود. جهت اطلاع بیش‌تر به لینک‌های زیر مراجعه کنید:

<http://www.cedaw-iran.org/women-in-iran-farsi>

<http://social-policy-portal.com/post-24.aspx>

<http://social-policy-portal.com/post-24.aspx>

[http://sid.ir/fa/VEWSSID/J\\_pdf/62113841809.pdf](http://sid.ir/fa/VEWSSID/J_pdf/62113841809.pdf)

به علاوه، این واقعیات در گزارشاتی که در ایران انجام و منتشر شده نیز بازتاب دارند. مثلاً، محمدی (محمدی، اصل، عباس، ۱۳۷۸/۱/۱۹: ۸) در گزارش خود می‌نویسد: «۱,۳ درصد از کارکنان دولت را پس از انقلاب زنان تشکیل می‌دهند و ۴,۴ درصد مدیران نظام نیز از زنانند... از ۵۵۰ نشریه‌ی کشور فقط ده نشریه مختص زنان می‌باشد... تنها سه درصد اخبار مطبوعات به امور زنان مربوط می‌گردد... از سی درصد دانش‌جویان زن روزنامه‌نگار، فقط ۱,۱ درصد آن‌ها در مطبوعات حضور می‌یابند و علی‌رغم تعداد ۷۰،۲۵،۳۷ و ۸۰ نفر داوطلب نمایندگی زن مجلس در ادوار چهارگانه‌ی اولیه، تنها در سه دوره‌ی اول چهار زن و دوره‌ی چهارم شش زن در مجلس راه پیدا کردند و با این وضعیت حتا در نطق‌های خود بسیار اندک به مسایل حقوق زنان پرداختند.»

۵- مارکسیسم، مذهب یا سکت نیست که از فرامین و دستورالعمل‌های لایتغیر تشکیل شده باشد. حتا، اصطلاح مارکسیسم در طول عمر مارکس، ناشناخته بود. مارکس حتا اظهار داشته بود، که «همه‌ی آن چه من می‌دانم این است که مارکسیست نیست.» (فرهنگ‌نامه‌ی اندیشه‌ی مارکسیستی، ویراستاران تام باتامور، وی. جی. کیرنن، رالف میلی بند، ترجمه: اکبر معصوم بیگی، فصل مارکسیسم و تکامل، صفحه‌ی ۶۱۸). یعنی، خود مارکس مدعی به دست دادن یک جهان بینی فراگیر

و جامع نبود. شعار محبوب مارکس این بود، که «در هر چیز شک کن.» (همان‌جا، صفحه‌ی ۶۷۰). به علاوه، تا به امروز، مکاتب، برداشت‌ها و رویکردهای مختلف مارکسیستی به وجود آمده‌اند که ادراک گاه‌ها متضادی از مقولات اقتصادی، سیاسی و حتا ستم‌کشی زنان ارائه کرده و می‌کنند؛ از آن جمله می‌توان به «مارکسیسم لنینستی»، «مارکسیسم روسی (استالینیستی)»، «مارکسیسم چینی (مائوئیستی)»، «مارکسیسم تیتوئی»، «مارکسیسم خوجه‌ای»، «ارومارکسیسم (اروپایی)»، «مارکسیسم اتریشی (آدلر)»، «مارکسیسم تحلیلی (آلتوسر)» و... اشاره کرد.

این تنوع نظری و تحلیلی در درون جنبش مارکسیستی، بحث و جدل‌هایی را پیرامون «مارکسیسم چیست؟» دامن زده، که پرداختن به آن در حوصله‌ی این نوشتار نیست. با این مقدمه کوتاه، خواستم بگویم که تحلیل ثابت، روشن و جامعی پیرامون مساله‌ی ستم‌کشی زن - از نقطه نظر مارکسیسم - وجود ندارد و افراد، تشکلات و گرایش‌های مختلف مارکسیستی، پاسخ متفاوتی به سئوالات مطروحه‌ی فوق می‌دهند.

۶- انگلس در اصول کمونیسم ۱۸۴۷، بورژوازی را چنین تعریف می‌کند: «طبقه‌ی سرمایه‌داران بزرگ که در همه‌ی کشورهای توسعه یافته، هم‌اکنون، تقریباً منحصراً همه‌ی کالاهای مصرفی، موادخام و ابزارهای لازم برای تولید (ماشین‌آلات، کارخانجات) را در اختیار دارند.» همین‌طور، در یادداشتی بر ویراست انگلیسی ۱۸۸۸ مانیفست حزب کمونیست می‌نویسد: «طبقه‌ی سرمایه‌داران مدرن، دارندگان وسایل تولید اجتماعی و صاحب کاران کار مزدی‌اند.»

۷- حاکمیت یا محکومیت یک طبقه را رابطه‌ی آن طبقه با نیروهای تولیدی تعیین می‌کند. مارکس: «شرایطی که بر پایه‌ی آن نیروهای تولیدی معین می‌توانند به کار بیافتند، شرایط فرمان‌روایی طبقه‌ی معینی از جامعه است.»

«همواره رابطه‌ی مستقیم میان دارندگان شرایط تولید و تولیدکنندگان مستقیم است، که ژرف‌ترین راز، یعنی بنیاد پنهان سراسر بنای اجتماعی، را آشکار می‌سازد.» (مارکس، سرمایه، جلد ۳، فصل ۴۷)

۸- «اندیشه‌های طبقه‌ی حاکم، در هر عصر، اندیشه‌های حاکم‌اند؛ به عبارت دیگر، طبقه‌ای که نیروی مادی مسلط در جامعه

است در عین حال نیروی فکری مسلط آن عصر است. طبقه‌ای که وسایل تولید مادی را در اختیار دارد، بر وسایل تولید فکری نیز مسلط است.» (ایدئولوژی آلمانی، جلد ۱، بخش آی. ۲)

۹- «شرایط اقتصادی در وهله‌ی نخست، توده‌ی مردم را به کارگران مبدل کرد. سلطه‌ی سرمایه، موقعیت مشترک و منافع مشترک این طبقه را پدید آورد. بدین سان، این توده در رابطه با سرمایه از هم اکنون یک طبقه است. اما هنوز طبقه‌ای برای خود نیست. در جریان مبارزه، که ما فقط به معدودی از مراحل آن اشاره کردیم، این توده یگانه می‌شود و خود را در طبقه‌ای برای خود شکل می‌بخشد. منافع‌ی که این طبقه از آن دفاع می‌کند، به صورت منافع طبقاتی درمی‌آید.» (مارکس، فقر فلسفه، فصل ۲، بخش ۵)

۱۰- مارکس و انگلس، مانیفست حزب کمونیست، فصل اول، بورژواها و پرولترها، جمله‌ی نخستین.

۱۱- مفهوم «از خود بیگانگی» یکی از مفاهیم محوری مارکسیسم به شمار می‌رود. مارکس در «دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی»، دست نوشته‌ی نخست، در نقد سرمایه داری و کالا شدن (شئی وارگی) کار و انسان نوشت: «از آن جا که کار بیگانه شده ۱- طبیعت را از انسان بیگانه می‌سازد، ۲- انسان را از خودش، از کارکرد فعال و فعالیت حیاتی‌اش بیگانه می‌کند، به همین سان، کار بیگانه شده، انسان را از نوع‌اش نیز بیگانه می‌گرداند... ۳- کار بیگانه شده، انسان را از تن خویش، طبیعت بیرونی، زندگی فکری و زندگی انسانی او بیگانه می‌سازد... ۴- پیامد مستقیم بیگانگی انسان از فرآورده‌ی کارش، از فعالیت‌اش و از زندگی نوعی‌اش این است که انسان از دیگر انسان‌ها بیگانه می‌شود... به طور کلی، غرض از این حکم که انسان از حیات نوعی‌اش بیگانه می‌شود، این است که هر انسان از دیگران بیگانه می‌گردد و هر یک از این دیگران نیز به همین سان از زندگی انسانی بیگانه می‌شود... هر بیگانگی انسان از خودش و از طبیعت، در رابطه‌ای پدیدار می‌شود که او میان دیگر انسان‌ها و خودش و طبیعت مسلم می‌گیرد.»

کمونیسم «یک پارچه شدن دوباره‌ی انسان، بازگشت او به خودش، نفی از خودبیگانگی انسان» و «برانداختن ایجابی ملک خصوصی، از خودبیگانگی انسان و ازین رو، تصاحب واقعی سرشت انسانی از طریق انسان و





برای انسان» است. (همان جا، دست نوشته‌ی سوم)

۱۲- امید است که روی مفاهیم فردیت، طبقه، جنگ طبقاتی و هدف مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بیش‌تر دقت شود؛ چون درک سستی و مکانیکی شایع از این مفاهیم، راه را بر بدفهمی و سوء تفاهم خواهد گشود. در این جا جملاتی را از اریک فروم نقل می‌کنم، که شاید روشن‌گرانه باشد: «جعل آرا و نظرات طنزی مخصوص تاریخ است... در کنار تمامی این تحریفات، بیش‌ترین و شایع‌ترین آن‌ها تحریف عقاید ماتریالیسم مارکس است. چنین برداشت می‌شود که گویا اعتقاد مارکس بر این بود که اصیل‌ترین سائقه‌ی روانی انسان، کسب سود و تن‌پروری است. و گویا تلاش انسان برای کسب مادیات، انگیزه‌ای اصلی در زندگی فرد و حیات انسانی را تشکیل می‌دهد. روی دیگر این تفکر چنین است، که گویا مارکس معنای فردیت را نادیده گرفته و نیازهای روحی انسان را نه مورد توجه قرار داده و نه برای آن‌ها منزلتی قایل شده است. و ایده‌آل وی انسانی است که شکم‌اش سیر، جامه‌اش آراسته، اما معنویت‌اش را از دست داده است... مطابق آن نیز بهشت سوسیالیستی مارکس با چنین انگاره‌هایی نشان داده می‌شود: «میلیون‌ها انسان که زیر تسلط بوروکراتیسم قدرت مند دولتی قرار گرفته‌اند؛ انسان‌هایی که آزادی‌شان را به بهای برابری (احتمالی) از آنان سلب کرده‌اند. این انسان‌های تأمین شده به لحاظ مادی، فردیت خویش را از دست داده‌اند و تماما تبدیل به آدمک‌های ماشینی یک‌دستی شده‌اند که توسط گروه کوچکی از رهبران زبده هدایت می‌شوند... باید گفت که این تصویر میرا از ماده‌گرایی مارکس... کاملا غلط است. هدف مارکس آزادی معنوی انسان، آزادی وی از زنجیرهای جبر اقتصادی بود. (هدف مارکس) بازیابی کمال انسانی، برای کسب توانایی در ایجاد یگانگی با هم‌نوعانش و با طبیعت بود... هدف مارکس تحقق یابی کامل فردیت انسان بود؛ یعنی چیزی که اساس تفکر انسان را از دوره نوزایی (رنسانس) و روشن‌گری تا قرن نوزدهم هدایت می‌کرد.» (اریک فروم، انسان از دیدگاه مارکس، ترجمه محمد راه‌رخشان، انتشارات سنبله، هامبورگ، صفحه‌ی ۱۰)

۱۳- «انسان‌ها در تولید اجتماعی زندگی خود وارد روابط معینی می‌شوند، که اجتناب‌ناپذیر و مستقل از اراده‌ی آن‌هاست. و این همان روابط تولیدی است، که با مرحله

معینی از تکامل نیروهای تولیدی مادی‌شان تناسب دارد. مجموع این روابط تولیدی، ساختار اجتماعی جامعه، یعنی بنیاد واقعی‌ای را تشکیل می‌دهد که بر پایه‌ی آن روینای حقوقی و سیاسی قرار می‌گیرد و این روینا متناسب با شکل‌های معینی از آگاهی اجتماعی است. شیوه‌ی تولید زندگی مادی، زندگی اجتماعی و سیاسی و فکری را در گُل مشروط می‌سازد.» (مارکس، پیش‌گفتار بر نقد اقتصاد سیاسی)

اگر بپذیریم که هر اندیشه و باوری با سطح تکامل تولید و نیروهای مولده مرتبط است، می‌شود اذعان داشت که تفکرات عقب مانده و پوسیده‌ی مذهبی (مثل سنگ‌سار و...) اِبادا براننده‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری مدرن و مناسبات پیش‌رفته‌ی تولیدی حاضر نیستند. اما در دل همین مناسبات، چنین گرایشاتی می‌توانند رشد و نمو کنند.

۱۴- مارکس و انگلس در یکی از نقدهای سیاسی خود در «نویه راینیشه تسایتونگ»، مجله سیاسی-اقتصادی نشر آلمان، در اکتبر ۱۸۵۰، خاطر نشان کردند که جنبش چارتریستی به دو جناح تقسیم شده است. یک جناح انقلابی که «توده‌ی کارگرانی که در وضعیت پرولتری واقعی زیست می‌کنند، به آن تعلق دارند» و دیگر جناح رفورمیست که دربردارنده‌ی «اعضای خرده بورژوا و اشرافیت کارگری است».

۱۵- بی تفاوتی سیاسی، کارل مارکس، برگردان کاوه بویری، نشریه‌ی پژوهش‌های سوسیالیستی «سامان نو».

۱۶- «همان طور که در ایالات متحده آمریکا می‌بینیم، کارگران باید کم‌تر اصرار داشته باشند تا دولتی که بودجه‌ی هنگفت‌اش را از

طبقه‌ی کارگر تأمین می‌کند، به فرزندان کارگران آموزش ابتدایی اجباری بدهد؛ چون تحصیل ابتدایی، آموزش کامل محسوب نمی‌شود. بهتر آن است که کارگران مرد و زن خواندن، نوشتن و حساب بلد نباشند تا از معلمی که در یک مدرسه تحت اداره‌ی دولت کار می‌کند، درس بیاموزند. حتا به مراتب بهتر است تا زیر بار جهالت و شانزده ساعت کار روزانه ذلیل شوند، ولی به اصول ازلی خدشه‌ای وارد نشود.»

همه‌ی نقل قول‌ها از مقاله‌ی «بی تفاوتی سیاسی» است، که توسط نگارنده از منبع زیر به فارسی برگردانده شده‌اند.

کارل مارکس (۱۸۷۳)، چاپ نخست: ۱۸۷۴ در ایتالیا،

Almanacco Repubblicano per l'anno ۱۸۷۴

برگردان از فرانسه به انگلیسی: بیگنامی Bignami

مرجع: <http://www.saamaan-no.org>

۱۷- «... کارگران باید همانند مردان واقعا مذهبی به نیازهای روزنه‌شان به دیده‌ی تحقیر بنگرند و مومنانه گریه سردهند: «باشد که طبقه‌ی ما به صلیب کشیده شود، باشد که نسل ما هلاک گردد، اما بگذار که اصول ابدی منزه باقی بمانند! کارگران باید هم‌چون مسیحیان پارسا، گفته‌های کشیشان‌شان را باور کنند و همه‌ی خوبی‌های این دنیا را خوار بشمارند و تنها به فکر رفتن به بهشت باشند.»

۱۸- باید توجه داشت، که بین «مبارزه برای اصلاحات اجتماعی و بهتر کردن شرایط کار و زندگی انسان‌ها» و گرایش موسوم به «رفورمیسم» یا «جنبش اصلاح طلبی» فرق هست. جنبش سوسیالیستی و کمونیستی یک



جنش امتیازستان است، که خواهان بهبود زندگی انسان‌ها و شرایط زیست اجتماعی - همین امروز- است. این جنش، چنین اصلاحاتی را از طریق به مبارزه کشاندن توده‌ها به پیش می‌برد و از هر درجه پیش‌روی، برای متشکل کردن طبقه‌ی خود به منظور سرنگونی بورژوازی و به دست گرفتن تولید استفاده می‌کند. حال آن که رفورمیسم یک جنش راست و بورژوایی است، که به بالا نظر دارد؛ قانون‌مند و پارلمنتاریست است و سرسختانه برای ابقای سیادت بورژوازی بر تولید اقتصادی و قدرت سیاسی مبارزه می‌کند.

۱۹- مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست، فصل اول.

۲۰- «کارگران در آغاز بر ضد بورژوازی دست به ائتلاف می‌زنند و برای دفاع از مزد کار مشترکاً عمل می‌نمایند و حتا جمعیت‌های دائمی تشکیل می‌دهند تا در صورت تصادمات احتمالی بتوانند وسایل معیشت خویش را تامین کنند. در برخی نقاط مبارزه جنبه‌ی شورش به خود می‌گیرد. گاه گاه کارگران پیروز می‌شوند، ولی این پیروزی‌ها تنها پیروزی‌های گذرنده است. نتیجه‌ی واقعی مبارزه‌ی آن‌ها کامیابی بلاواسطه‌ی آنان نیست، بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال نضج است... هر مبارزه‌ی طبقاتی هم خود یک مبارزه‌ی سیاسی است.» (مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست، فصل اول)

۲۱- مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست، فصل اول.

۲۲- مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست، فصل دوم، پرولترها و کمونیست‌ها.

۲۳- Karl Marx, quoted in philips. Foner, Women and the american labor movement, From the First Trade Union to the Present, The Free Press, Macmillan, New York, ۱۹۷۹, p. ۶۲

۲۴- گاه جنس (sex) و جنسیت (gender) مترادف هم به کار گرفته می‌شوند، که درست نیست. «جنس» بر ویژگی‌های بیولوژیک فرد دلالت دارد و «جنسیت» به نقش‌هایی اجتماعی. به عبارت دیگر، «مذکر» و «مونث» صفات بیولوژیک هستند و «جنس» فرد را نشان می‌دهند؛ حال آن که «مرد» و «زن» صفات اکتسابی و اجتماعی هستند که «جنسیت» فرد را بیان می‌کنند. جمله‌ی زیبایی سیمون دوبوار گویای همین اختلاف است: «انسان‌ها مرد یا زن زاده نمی‌شوند، بلکه مرد

یا زن بار می‌آیند.»

۲۵- مراجعه شود به مانیفست کمونیست، بخش کمونیسم و خانواده.

۲۶- بعضی صاحب‌نظران هم مارکس را متهم می‌کنند، که به تبعیت از سنت‌های مردسالارانه‌ی دوره‌ی خود، که در آن «مرد» نماینده‌ی تلویحی «فرد» و «انسان» بود، زن جایگاه منفعلی دارد. مثلاً شیلا روباتام در کتاب «زنان در تکاپو» (ترجمه: حشمت الله صباغی)، صفحه‌ی ۲۱۰ می‌نویسد: «در اندیشه‌های اولیه‌ی مارکس، مرد سازنده‌ی تاریخ است و زن نشانه‌های منفعل را تشکیل می‌دهد. زنان راستین می‌توانستند داعیه‌ی حضور در عرصه‌ی کلی جامعه‌ی بشری را داشته باشند، اما بنا به حال کسانی که با مدل مردانه متناسب نبودند. بعدها هنگامی که مبارزه‌ی پرومئوسی کارگران بر ضد سرمایه، این طبقه را به سوی نابودی می‌کشاند، زنان زیر لوای پرولتاریا پذیرفته می‌شوند، در غیر این صورت عاطل و باطل رها می‌گردند.»

۲۷- نگاه کنید به مبحث جنسیت، فرهنگ نامه‌ی اندیشه‌ی مارکسیستی، تام باتامور و... ترجمه: اکبر معصوم بیگی، صفحه‌ی ۲۹۰.

۲۸- «انحلال پیوندهای خانوادگی قدیم در چهارچوب سرمایه‌داری، هر اندازه کریه و نفرت‌انگیز جلوه کند، مع‌الوصف صنعت بزرگ مدرن، با نقش مهمی که به زنان، جوانان و کودکان - از هر دو جنس - در پروسه‌های اجتماعاً سازمان‌یافته‌ی تولید، در خارج از حوزه‌ی اقتصاد خانگی تفویض می‌کند، پایه‌ی اقتصادی جدیدی برای شکل عالی‌تری از خانواده و مناسبات میان دو جنس به وجود می‌آورد... هم‌چنین واضح است که این واقعیت که گروه‌کاری جمعی، گروهی است مرکب از افرادی از هر دو جنس و در همه‌ی گروه‌های سنی باید، تحت شرایط مناسب، مبدل به منبعی برای رشد انسانیت شود، حال آن‌که این سیستم در شکل خودروبیده، سبعانه و کاپیتالیستی‌اش - برعکس - مبدل به منبع شری می‌شود که فساد و بردگی می‌آفریند؛ زیرا در این حالت وجود کارگر برای پروسه تولید است، و نه وجود پروسه‌ی تولید برای کارگر.» (مارکس، سرمایه، جلد ۱، فصل ۱۵، بخش ۹، ترجمه: جمشید هادیان)

۲۹- همان جا.

۳۰- باید توجه داشت، که مقصود مارکس از کنده شدن زن از کار خصوصی خانگی و ورود او به «بازار کار»، همانا حضور پیدا کردن عملی زن در عرصه‌ی «کار مولد

اجتماعی» بود.

۳۱- طرح «حق اشتغال زنان» و «حق کار خارج از خانه‌ی زنان»، در آن دوره از اهمیت به سزایی برخوردار بود؛ چون هنوز افراد صاحب نفوذی مثل پردون، سوسیالیست فرانسوی، حضور داشتند که مخالف این حقوق بودند و جای زن را در خانه می‌دانستند. حتا پل لافارگ (داماد مارکس)، آلین والت (یکی از رهبران زن حزب کارگر فرانسه) مخالف کار مزدی زنان بودند. (زنان در تکاپو، فمینیسم و کنش اجتماعی، نوشته‌ی شیلا روباتام، فصل مارکسیست‌ها و مساله‌ی زن)

۳۲- بعدها لنین و کلونتای نیز از این خواست‌ها حمایت کردند و حتا آن‌ها را در دوره‌ی دولت شورواها به مورد اجرا در آوردند.

۳۳- زنان در تکاپو، فمینیسم و کنش اجتماعی، نوشته‌ی شیلا روباتام، فصل مارکسیست‌ها و مساله‌ی زن.

۳۴- E. Marx and E. Aveling, The Woman Question, A Socialist Point of view, Westminster Review, ۱۸۸۵, Volume ۱, no. ۲۵. P. ۲۱۱

۳۵- «زن و سوسیالیسم»، آگوست بیل، ترجمه: فریده ثابتی، نگاه، دفتر یازدهم.

۳۶- August Bebel, Die Frau und der Sozialismus, Berhr/DDR, ۱۹۷۳, S. ۲۵

۳۷- در ترجمه‌ی فارسی این کتاب به جای «ملک خصوصی» (پرابویت پراپرتی)، «مالکیت خصوصی» (پرابویت اونرشپ) به کار گرفته شده که درست نیست. متأسفانه در سایر متون ترجمه نیز به اختلاف مفهوم «ملک» و «مالکیت» در ادبیات مارکس توجه نشده است. به طور کلی می‌شود گفت، که در «مالکیت»، مفهوم دارایی یا به عبارت بهتر دارندگی حقوقی نهفته است. «مالکیت»، در دوره‌های مختلف تاریخی - تکاملی، در بین اقشار و طبقات مختلف اجتماعی، شکل و کارکرد متفاوتی داشته که مارکس و انگلس از آن، تحت عنوان «ملک، اشکال ملکی و روابط ملکی» اسم برده و بحث کرده‌اند. تفاوت مضمونی کلیدی این جاست که «ملک»، تنها حق دارندگی و حق الملک را برای مالک‌اش ایجاب نمی‌کند، بلکه مالک را در رابطه‌ی پیچیده‌ی طبقات و اقشار مختلف داخل می‌سازد.

۳۸- «کسب تفوق بالفعل مرد در خانه، آخرین سد مقابل استبداد او را درهم شکست. این استبداد بر اثر الغای حق مادری، برقراری حق



پدری و گذار تدریجی از خانواده‌ی یارگیر به تک همسری، تایید و جاودانی شد...» (منشا خانواده، ملک خصوصی و دولت، ترجمه: مسعود احمدزاده، فصل ۹)

۳۹- «اولین تناقض طبقاتی که در تاریخ به وجود آمد، مقارن با تکامل تناقض بین مرد و زن، در ازدواج تک همسری است؛ و اولین ستم طبقاتی، مقارن است با ستم جنس مذکر بر مونث.» (منشا خانواده، ملک خصوصی و دولت، ترجمه: مسعود احمدزاده، صفحه ۹۴)

۴۰- «برافتادن حق مادری، شکست جهانی- تاریخی جنس مونث بود. مرد فرمان‌روایی خانه را نیز به دست آورد؛ زن تنزل مقام یافت؛ برده شد، بنده‌ی شهوت مرد و ابزاری صرف برای تولید فرزند... (در خانواده) مرد بورژوا و زن پرولتر است.» (منشا خانواده، ملک خصوصی و دولت، ترجمه: مسعود احمدزاده، فصل ۲، بخش ۳)

۴۱- «... خانواده‌ی انفرادی تک همسری، نهادی که چندان قدیمی‌تر از تمدن نیست، هسته‌ای است که جامعه و دولت به تدریج به دور آن تبلور یافته‌اند.» (منشا خانواده، ملک خصوصی و دولت، ترجمه: مسعود احمدزاده، فصل ۴)

۴۲- «بر اساس برداشت ماتریالیستی، عامل تعیین‌کننده در تاریخ، در تحلیل نهایی، تولید و تجدید تولید حیات بلافصل است. ولی این به نوبه‌ی خود، خصلت دوگانه‌ای دارد. از یک سو، تولید وسایل معاش، خوراک، پوشاک، سرپناه و ابزارهایی که برای آن‌ها ضروری می‌شوند، از سوی دیگر، تولید خود موجودات انسانی، تکثیر انواع نهاد‌های اجتماعی، که انسان‌های یک دوران تاریخ معین و یک کشور معین تحت آن‌ها زندگی می‌کنند، به وسیله‌ی هر دو نوع تولید مشروط می‌شوند: از یک سو به وسیله‌ی مرحله‌ی تکامل کار و از سوی دیگر به وسیله‌ی تکامل خانواده.» (منشا خانواده، ملک خصوصی و دولت، ترجمه: مسعود احمدزاده، پیش‌گفتار چاپ اول)

۴۳- منشا خانواده، ملک خصوصی و دولت، ترجمه: مسعود احمدزاده، فصل ۹.

۴۴- «در مورد برابری حق زن و مرد در ازدواج، وضع از این بهتر نیست. نابرابری در ازدواج که یکی از میراث‌های شرایط اجتماعی پیشین است، نه علت، که معلول سرکوب اقتصادی زنان است.» (منشا خانواده، ملک خصوصی و دولت، ترجمه: مسعود

احمدزاده، فصل ۹)

۴۵- به نقل از کتاب خاطرات من از لنین، لنین درباره‌ی مساله‌ی زن، نوشته‌ی کلارا زتکین.

۴۶- در مجموع، جنبش‌های اجتماعی (مثل جنبش ضد جنگ، جنبش رفع تبعیض از زنان و...) که علیه شکاف‌های درون طبقاتی شکل می‌گیرند، همگانی هستند؛ یعنی در درون همه‌ی طبقات اجتماعی دیده می‌شوند. اما نکته این جاست که این جنبش‌ها از یک جنس نیستند و خصلت مشابهی ندارند؛ هر چند که بعضاً اتفاق می‌افتد، که خواست مشترکی را مطرح کنند (مثل دست‌مزد برابر به ازای کار برابر)، یا در مقاطعی با هم هم‌سو شوند (مثلاً در مبارزه علیه خشونت مردان) و از دستاوردهای یک‌دیگر سود ببرند (مثل ارتقای آگاهی‌های فمینیستی). اما در مجموع، در یک چشم‌انداز تاریخی- اجتماعی، این جنبش‌ها خصلت طبقاتی دارند و منافع طبقه خود را نمایندگی می‌کنند.

۴۷- شاید مثال زیر بهتر بتواند این تمایز را آشکار کند: همه‌ی مطالعات علمی تاکنونی بر این واقعیت تاکید دارند که استفاده از کاندوم بهترین راه برای پیش‌گیری از بیماری‌های مقاربتی و شیوع فزاینده‌ی بیماری‌های ایدز است، که سالیانه‌ی جان میلیون‌ها انسان را می‌گیرد. پاپ با صدور فرمان ممنوعیت استفاده از کاندوم، علناً با دستاوردهای علمی و حتا اقدامات سازمان‌های ان.جی.او و واحدهای وابسته به سازمان ملل که به پخش مجانی کاندوم اقدام می‌کنند، مخالفت می‌ورزد و میلیون‌ها انسان بیگناه را به کام مرگ می‌فرستد. جنبش بورژوایی زنان تحت نام آزادی مذهب، نه تنها نقدی بر این عمل کرد ندارد، بلکه خواهان آن است که زن نیز بتواند بر این اریکه تکیه بزند و چنین احکامی صادر کند. در عوض، جنبش سوسیالیستی زنان، خواهان خاتمه بخشیدن به حق زعامت، اجتهاد و امامت است و می‌خواهد که دست مذهب از زندگی مردم کوتاه شود و هر آن چه که برای سلامت فردی و اجتماعی مضر و ناسالم است - حتا اگر حکم و فتوای پیشوای مذهبی باشد- با تعقیب قانونی هم‌راه شود.

۴۷- به پانویس ۲۰ مراجعه شود.

۴۸- نمونه‌ی روشن این جریان «صندوق جمعیت ملل متحد»، UNFPA، است که معتقد است تا پایان سال ۲۰۱۵ می‌توان بر نابرابری جنسیتی، در کُل جهان، خاتمه بخشید!

۴۹- هرچند که با این جنبش‌ها می‌تواند

اشتراکات نظری یا عملی معین داشته باشد. ۵۰- «نزدیک‌ترین هدف کمونیست‌ها، همان است که دیگر احزاب پرولتری در پی آنند؛ یعنی متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، سرنگونی سیادت بورژوازی و احراز قدرت سیاسی پرولتاریا.» (مارکس و انگلس مانیفست حزب کمونیست)

۵۱- انسان از دیدگاه مارکس، اریش فروم، مترجم محمد راه رخشان، صفحه ۱۱.

۵۲- «شکفتگی تمام عیار سلطه‌ی انسان بر نیروهای طبیعت و نیز نیروهای سرشت خود انسان»، گروندریسه، دفتر ۵، چاپ پنگوئن، صفحه ۴۸۸.

۵۳- ایدئولوژی آلمانی، جلد ۱، بخش ۴، صفحه ۶.

۵۴- جنس دوم، سیمون دوبوار، ترجمه: قاسم صنعوی، انتشارات توس، چاپ دوم، صفحه ۶۸۴.

۵۵- به نقل از جنس دوم، سیمون دوبوار، ترجمه: قاسم صنعوی، انتشارات توس، چاپ دوم، صفحه ۶۸۴.

۵۶- «صفت ممیزه کمونیسم عبارت است از الغا مالکیت به طور کُلّی نیست؛ بلکه عبارت است از الغای مالکیت بورژوازی.» (مارکس، انگلس، مانیفست)

۵۷- اشاره به امکانات مادی، تکنیکی و سطح رشد نیروهای مولده تولیدی جامعه.

۵۸- اشاره به ذهنیت، آگاهی طبقاتی و تشکل پرولتری.

۵۹- «شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه‌ی بورژوازی عبارت است از انباشته شدن ثروت در دست اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه. شرط وجود سرمایه، کار مزدی است. کار مزدی منحصر به رقابت کارگران بستگی دارد.» (مارکس و انگلس، مانیفست)

۶۰- «این تشکل پرولتاریا، به شکل طبقه و سرانجام به صورت حزب سیاسی، هر لحظه، در اثر رقابتی که بین خود کارگران وجود دارد، مختل می‌گردد.» (مارکس، انگلس، مانیفست)

منابع اینترنتی مانیفست، منشا خانواده و سرمایه:

<http://marxengels.public-archive.net/fa/ME\۷۲\۰fa.html>

<http://marxengels.public-archive.net/fa/ME\۱۹\۰fa.html>

<http://www.kapitalfarsi.com>

\*\*\*

